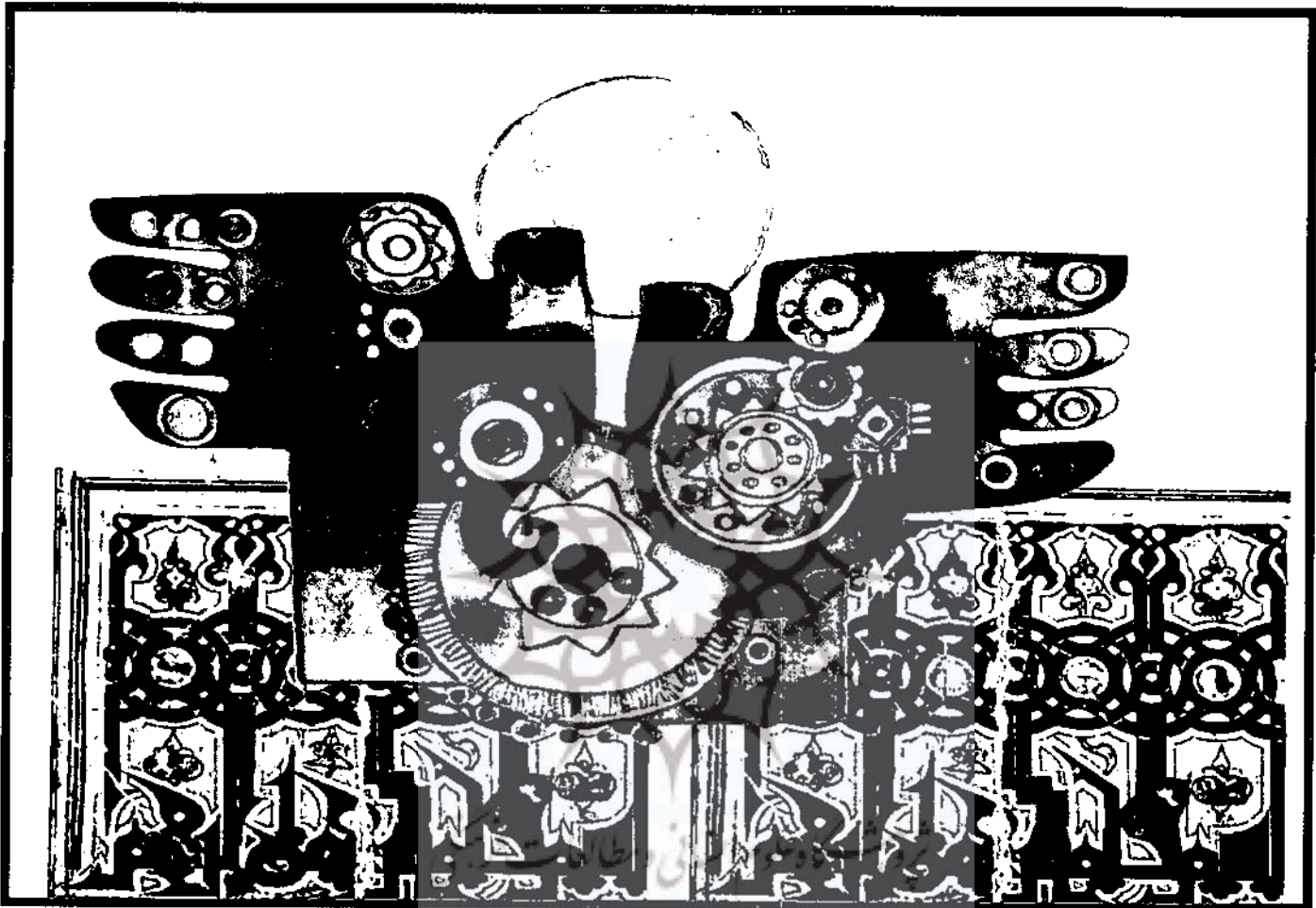


هاروت و ماروت

● محمد روشن



رتال جامع علوم انسانی

به غایت کمال بود؛ و گفته‌اند که پادشاهزاده بود از دیار فارس؛ و در دل ایشان هوای آن زن افتاد، به یکدیگر بازگفتند. آنکه تواقع و حکم آن زن در تأخیر نهادند، تا وی را به خانه خواندند و کام خود از وی طلب کردند. آن زن سر او زد آنکه گفت: اگر شما را مرادی است از من بت‌پرست باید شدن چنان که آن زن؛ و قتل کردن و خمر خوردن. ایشان گفتند: این نه کار ماست که ما را از این نهی کرده‌اند و پرهیز فرموده. آن روز رفت، دیگر روز همین حدیث بود و جواب همان. سه دیگر روز هوا به غایت رسید و صبرشان برمید. گفتند از آن چه فرمودی خمر خوردن آسانتر است، ندانستند که خمر خود مجمع جنایت است و اصل گناهان...

پس خمر خوردند تا مست شدند و کام خود از آن زن برگرفتند؛ و در آن حال کسی به ایشان فرارسید، ترسیدند که

اختیار کنید از همه فریشتگان، تا ایشان را به صفت بنی آدم برآریم و شهوت دریشان مرکب کنیم.

هاروت و ماروت را برگزیدند که از همه عابدتر و خاشع‌تر بودند. خناوند عزوجل ایشان را به زمین فرستاد تا حکم کنند و کار گزارند میان خلق؛ و شهوت در ایشان آفرید، چنان که در فرزندان آدم. و ایشان را گفت - شرک میارید و زنا مکنید و خمر مخورید، و خون به ناحق مریزید و گوشت خوک مخورید، و در حکم و قضا میل و محابا مکنید و جور و جفا میسندید.

ایشان بیامدند و به روز حکم می‌کردند و کار خلق می‌گزاردند، و به شب بر آسمان می‌شدند به متعبد خویش. آخر روزی زنی آمد پیش ایشان به مجلس حکم، با خصمی که داشته و نام آن زن - زهره - بود، نیکوروی که جمال وی

داستان هاروت و ماروت که در قرآن مجید، سوره بقره (۲)، اشارتی به آن رفته بسیار عبرت‌آموز است. در نوبت ثانی تفسیر بسیار دلنشین عرفانی کشف‌الاسرار و غده‌الابرار آمده است که:

«مفسران و اصحاب حدیث و نقله آثار گفتند: فریشتگان آسمان تعجب کردند از ظلم بنی آدم، و بی‌رسمیها و پرده دریدن و خون ریختن ایشان. گفتند: خدانوا! این زمین‌داران و خاکبان را برگزیدی، و ایشان ترا نافرمان‌اند. رب‌العالمین گفت: اگر آن شهوت که در ایشان مرکب است در شما بودی، حال شما همچون حال ایشان بودی. همه گفتند: «سبحانک ما ینبغی لنا ان نصیبک» پاکي ترا و بی‌عیبی ترا، نباید از ما که در تو عاصی شویم، و نسزد که فرمان ترا خلاف کنیم. رب‌العالمین گفت: اکنون دو فریشته

بازگوید. او را بکشند تا هم قتل و هم زنا و هم شرب خمر از ایشان در وجود آمد. و خلوند عزوجل در آن حال ملائکه آسمان را بر حال ایشان اطلاع داد تا ایشان را به آن صفت بدینند...

و گفته‌اند نام اعظم آن زن را در آموختند تا قصد آسمان کرد. پس حراس آسمان و گوشوانان او را منع کردند و خدای عزوجل صورت وی بگردانید تا کوبی گشت. اکنون آن ستاره سرخ است. نام وی به زبان عرب: زهره؛ و به زبان عجم: اناهیت؛ و به زبان نبطی بیدخت (بغدخت)...

تمامی قصه آن است که هاروت و ماروت پس از آنکه معصیت کردند خواستند که به آسمان به معبد خویش باز شوند، نتوانستند و پرهاشان مطوع نیامد. پس در کار خویش بدیند وزان کرده پشیمان شدند؛ در رفتن پیش ادریس پیغامبر، و گفتند: استشف لنا الی ربک و داع لنا. ادریس دعا کرد ایشان را، خداوند عزوجل ایشان را مخیر کرد میان عذاب دنیوی و عذاب عقبوی؛ و عذاب دنیوی اختیار کردند و در زمین بابل؛ پس ایشان را سرنگون به چاهی در آویختند تا به قیامت.

مجاهد گفت: در آن چاه آتش است و ایشان در میان آتش معذب‌اند، پای‌ها در قید و سلسله بر هفت اندام، و گفته‌اند: که در آن چاه آب است و ایشان از تشنگی زبان بیرون کرده‌اند و چهار انگشت است از میان ایشان تا به آب، و به آب می‌نرسند.

و روزگار پیشین مردی پیش ایشان رفت تا جادویی آموزد گفت: چون ایشان را بدان صفت دیدم، بترسیدم و از آن حال بسپهیدم (ترسناک شدم) گفتم: لا اله الا الله...

و جادویی به هیچ‌کس که به ایشان شود نیاموزد تا پیشتر گویند... ما فتنه خلقیم و از مومن ایشان، به خدا عزوجل کافر مشو به آموختن جادویی و کار کردن به آن که هلاک شوی. پس اگر نصیحت نپذیرد و به آموختن آن رغبت نماید او را گویند: رو بول در آن تنور کن. چون بول در آن تنور کند. نوری از وی جفا شود و مانند دودی درآید و به بینی وی باز شود آن نور گفته‌اند معرفت خلوندست عزوجل، و آن دود غضب وی جل جلاله.

بعضی علما گفته‌اند: علم سحر شناخت شر نیست که کردار شر است و شناخت دیگر است و کردار دیگر؛ همچنان که شناخت کفر دیگر است و کافر شدن دیگر؛ و شناخت زنا دیگر است و زنا کردن دیگر. هیچکس به شناخت کفر کافر نگردد تا عمل نکند؛ و آنچه فریشتگان گفتند: «فلا تکفر» معنی آن است که میاموز، که چون آموختی بر خود ایمن نباشی که عمل کنی؛ و پس به عمل کافر شوی. و تعلیم فریشتگان به معنی اعلام است. فقها از اینجا گفتند اگر کسی اقرار دهد که من سحر نیک دانم و شناسم، اما می‌دانم که حرام است و به اباحت آن معتقد نیستم و کس را نیاموختم، گفتند بروی هیچ چیز نیست. پس اگر گوید من آموخته‌ام و مباح است آموختن آن، و اعتقاد داشتن به اباحت آن رواست. اگر چنین گوید کافر شود؛ یستتاب فان تاب و الا قتل؛ و همچنین اگر گوید من آموخته‌ام و تعلیم آن بی‌کفر صورت نیند به کفر خود اقرار دارد. یستتاب فان تاب و الا قتل - کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، ج اول، صص ۲۹۴ - ۲۸۳

در این بخش که از تفسیر «کشف‌الاسرار و عده‌الابرار»

آوردیم، نکته‌ای است، زهره نام تازی «اناهیتا» است فرهنگ‌ها در این باره چنین نوشته‌اند: برهان قاطع آورده: ستاره‌ایست معروف که آن را ناهید خوانند؛ غیبات‌اللفات می‌گوید: به معنی ستاره معروف... زهره دو خانه دارد یکی ثور، دوم میزان، و جای او به فلک سوم است و رنگ او سید... و نیز نام زنی است که هاروت و ماروت شیفته او بودند؛ شادروان دهخدا می‌نویسد: ناهید بیدخت (بغدخت) یکی از سیارات سبع؛ و حبیب‌السیر می‌نویسد: جمیله‌ای که هاروت و ماروت به وی آموخته شدند. المنجد می‌آورد: سیاره‌ای است سخت درخشان که گاهی بامداد طلوع کند و گاه شامگاه برآید... و گروهی از پیشینیان آن را الهه جمال می‌دانستند. درباره «هاروت» برهان قاطع می‌نویسد: نام یکی از آن دو فرشته است که در چاه بابل سرازیر آویخته به عذاب الهی گرفتارند. اگر کسی بر سر آن چاه به طلب جادوی رود او را تعلیم دهند. گویند این لغت اگر چه عجمی است لیکن فارسی نیست.

شادروان دکتر محمد معین می‌نویسد: یکی از داستان‌های معمول ادبیات سامی داستان هاروت و ماروت است که از قصص بسیار کهن می‌باشد. دو کلمه نامبرده در السنه سامی، نام دو فرشته محسوب می‌شده است. شگفت آن است که همین دو نام را در ادبیات اوستایی مشاهده می‌کنیم که به شکل هاروت Haurvatat (خرداد) به معنای: «کمال و رسایی» و ماروت، امرداد: Ameretat (جاودانگی) آمده، و در ادبیات اوستایی این دو در ردیف هفت امشاسپندان محسوب شده‌اند... شرح حال این دو فرشته چنین است که اینها به زمین بابل نازل شده‌اند و به علت گناهی که مرتکب شدند در چاه بابل آویخته شدند. هاروت و ماروت به خاطر آنکه برای آموختن سحر به مردم جهت آشکار کردن مفاسد آنان به زمین آمدند و برای آزمایش و تنبیه دیگر فرشتگان معذب شدند مشهورانه و به سبب این روایات نام هاروت و ماروت در سحرآموزی و حیل‌گری و عصیان و غرور، در ادبیات پارسی و تازی مثل گردید. فردوسی گوید:

گهی می‌گسازید و گه جنگ ساخت
تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت
خاقانی می‌گوید:

مطرب سحرکاری هاروت در سماع
خجلت به روی زهره زهرا درافکند
نظامی می‌گوید:

ز افسونگران چند جا روی جست
کز ایشان شدی بند هاروت سست
سعدی می‌فرماید:

سحر گویند حرامست درین عهد و لیک
چشم‌ت آن کرد که هاروت به بابل نکند
مولانا مولوی گوید:

از خطر هاروت و ماروت آشکار
چاه بابل را بگردند اختیار

استاد شادروان ابراهیم پورداود می‌نویسد: اسم کامل فرشته آب اردویسور ناهید می‌باشد. در اوستا اردوی سور اناهیت Ardavisur Anahita آمده است. این اسم مرکب است از سه کلمه که هر سه اصلا صفت بوده است. بسا از اسامی، امشاسپندان و ایزدان مرکب است از یک صفت و یک اسم. اردویسور ناهید یگانه اسم خاص اوستایی است

که از سه صفت ترکیب یافته است: جزء اول «اردوی» از کلمه آرد (Ared) که به معنی بالا برآمدن و منبسط شدن و فزودن و بالیدن است مشتق گردید... جزء دوم «سور» صفت است به معنی قوی و قادر... این صفت بسا در اوستا به انسان و سایر فرشتگان مثل «مهر» و «ایرمان» و «سروش» داده شده است... جزء سوم که «اناهیت» باشد نیز صفت است.

خود جداگانه مرکب است از دو جزء اولی (ا) که از ادات نفی است، دومی «اهیت» یعنی چرکین و پلید و ناپاک... همین کلمه است که در پهلوی «اهک» (Ahok)، و در فارسی «اهو» گردید و به معنی عیب و نقص گرفته‌اند، چنان که خاقانی گوید:

بینی آن جانور که زاید مشک
نامش آهو و او همه هنر است

شاعر شروانی در این فرد شعر به هر دو معنی «آهو» که غزال و عیب باشد اشاره می‌کند. چون کلمه «اهیت» مصدر است به «ا = آ» بنا به قاعده کلیه یک حرف تون به (ا) افزوده گفتند «اناهیت» چنان که از کلمه «ایران» واژه «ایران» (مملکت خارجی) ساخته شد. بنابراین «اناهیت» یعنی پاک و بی‌آلایش. این صفت بسا از برای فرشتگان و اشیا استعمال شده است...

در فارسی باستان زبان هخامنشیان این کلمه تغییر نیافته، چهار بار به معنی فرشته تکرار شده است. اردویسور ناهید، مجموعاً به معنی رود قوی پاک یا آب توانای بی‌آلایش می‌باشد... به قول شفتلویتز آلمانی در یک افسانه اسلامی به ستاره زهره اسم «بیدخت» (= بیدخت = بغدخت) اناهید داده شده است. این کلمه از بغدخت اناهیت آمده است، یعنی ناهید دختر یغ، (خنا)... در فارسی نیز ناهید، اسم ستاره زهره است یعنی همان ستاره زیبایی که رمی‌ها اسم الهه و جاهت را به آن داده، ونوس Venus خوانند.

اردویسور ناهید هم اسم رودی است و هم اسم فرشته‌ای که موکل آب است... ناهید زنی است جوان خوش‌اندام و بلندبالا و برومند و زیباچهر آزاده و نیکوسرشت، بازوان سفید وی به سنبلی شانه‌اسبی است با سینه‌های برآمده و با کمر بند تنگ در میان بسته، در بالای گردونه خویش، مهار چهار اسب یکرنگ و یک قد را در دست گرفته می‌راند. اسب‌های گردونه وی عبارت است از باد و ابر و باران و زاله. ناهید با جواهرات آراسته تاجی زرین به شکل چرخه که بر آن صد گوهر نورپاش نصب است بر سر دارد. از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته، طوقی زرین دور گردن و گوشواره‌های چهارگوشه در گوش دارد. کفش‌های درخشان را در پاهای خود با بندهای زرین محکم بسته، جبه‌ای از پوست سی ببر که مانند سیم و زر می‌درخشد دربر نموده. جامه زرین پرچین دربر کرده، در بلندترین طبقه آسمان آرام دارد. اهورامزدا در کره خورشید مقام او را برقرار نموده به فرمان پروردگار، ناهید از فراز آسمان، باران و تگرگ و برف و زاله فروبارد. از اثر استغاثه پارسیان و پرهیزگاران از فلک ستارگان یا از بلندترین قلّه کوه مکر به سوی نشیب شتابند، نطفه مردان و مشیمه زنان را پاک کند. زایش زنان را آسان سازد... سراسر کشور از پرتو او از خوشی و نعمت و ثروت برخوردار گردد.

یشت‌ها، جلد اول، صص ۱۶۲ - ۱۶۷.